

## \* شعر \*

قزل ارسلان قلعه سخت داشت \* که گردن بالوند بر میفراشت  
 نه اندیشه از کس نه حاجت بهیچ \* چو زلف عروسان ریشش پیچ پیچ  
 چندان نادر افتاده در روضه • که بر لاجوردی طبق بیضه  
 و گویند بلیناس حکیم بآن شهر آمد - و در آن ایام برف در همدان بسیار  
 می بارید - چنانچه سر درختان آن شهر در رنگ خلال در میانه برف نمودار  
 میبود - و ازین رهگذر مردم آزار تمام داشتند - نزد بلیناس رفته حال خود  
 عرض نمودند - طلسمی بصورت شیر از سنگ ساخته بر دروازه آن نهاد -  
 که الحال موجود است - و ازین رهگذر به درب الاسد مشهور شده - و از آن  
 تاریخ تا حال زمستان کمتر میشود و برف کمتر می بارد - و درین شهر همیشه  
 چند فصل بود - بر کوه آن که تا شهر نیم فرسخ است - همیشه برف هست  
 و زمستان بود - و در دامن آن کوه که باغستان شهر است ربیع بود - و در شهر  
 قاسقان باشد - در حوالی این شهر که کردستان و لرستانست عجایبات بسیار  
 است - از جمله آنها یکی کوه بیستونست که از غایت شهرت احتیاج بتوصیف  
 و تعریف ندارد - و کارنامه های فرهاد در آن کوه مشهور است - آنکه کوه را  
 میخواستند سوراخ کند - و دیگر طاقیست درین کوه از سنگ بریده - و بطاق  
 سلطان مشهور است - و از عجایب و غرایب روزگار است - تا شخصی آنرا بنظر  
 امعان در نیازد - حقیقت آن ژرف کار نامه معلوم او نمیگردد • دیگر قلعه  
 بلنکانست که در دره کوهی واقع شده - و قریب بسیصد و پنجاه ده معمور  
 و آبادان دارد - و ده هزار خانه وار کوه در آنجا بیلاق و تشلاق می نمایند -  
 و متانت و حصانت آن کوه خدا آفرین زیاده از آن ست - که کسی متوجه  
 قبحیر آن شود - و سیرگاه و محل بیلاق خسرو پرویز و شیرین که محبوبه  
 او بود - بوده - و شیخ نظامی رح در خسرو شیرین درین باب گوید

## \* بیت \*

من آرم در بلندگان سوزنازی • گوزنان از من آموزند بازی

و دیگر قلعه کنکاور است - و در اکثر تواریخ آمده که این قصریست عظیم که سلاطین سابقه ساخته اند - و از سنگ تراشیده ترتیب داده اند - چنانکه برجهای آن قصر از سنگ یک پارچه است - که تراشیده بر آنجا نصب کرده اند - چنانچه اکثر مردم این ولایت را اعتقاد آنست که کار آدمی نیست - بلکه کار دیو است - چراکه آدمی این قسم سنگی را نمی تواند تراشید - و از محلی بمحلی نقل نموده نصب گردد - بعقل نیز راست نمی آید - و در تواریخ مسطور است - که خسرو پرویز جشقی در آن قصر نمود - و هفت پادشاه را که خاقان چین و فغفور پادشاه ختن و قیصر روم و درهر پادشاه هند (۱) بوده باشد حاضر ساخت - و قلعه هرسین که آن نیز از عجایبات روزگار است که قصریست قباد بن فیروز بنا کرده - و در شش فرسخی کنکاور واقع شده مطبخ او بود - و اطعمه را دست بدست از هرسین بکنکاور بآن مجلس می رسانیدند که هنوز گرم بود • و در توابع و لواحق این دار السلطنت عجایب و غرایب بسیار است - و بلوکات بیمثل دارد - و بهترین آنها توی - و سرکان - و نهانند - و بروجرد - و خرم آباد است - و خرم آباد را میگویند مکان و مسکن مهر نگار معشوقه امیر حمزه رض بود - که در قصه مذکور است - و آن قلعه که قصر او بوده - الحال آباد است - و دار السلطنت پادشاهان کوچک است - که احوال ایشان در اکثر تواریخ خصوصاً کزیده مسطور است • و نهانند همین پای تخت سلاطین بوده - چنانچه یزدجرد بن شهریار که آخر ملوک فارس است - در آنجا می بوده

و با لشکر اسلام در آنجا مضاف داده - و قلعه آنجا محکم ترین قلاع ایران است - چنانچه شیخ نظامی رح در باب اهل آن قلعه گفته - • بیت • هستند بمرگ خویش خورسند • چون مردم قلعه نهارند و دایم مقر و مسکن درویشان و مشایخ و اهل الله بوده - چنانکه شیخ الطایفه شیخ جنید رح از آنجا برخاسته - و شیخ ابو العباس رح از آن ملک است - و شیخ عطار رح میفرماید - که شیخ شبلی رح آن فرید روزگار شیخی بود اندر نهارند کبار - اگرچه جنید به بغدادی اشتهار دارد - اصل وی از این شهر است - و در این ملک که نهارند باشد دو چشمه آب واقع شده - که یکی بسراب گوماسا مشهور است - و دیگری بسراب بابارودبیره - که در ربع مسکون باین صفا و نزهت و لطافت از جهت روانی آب و درختان چنار و کثرت دیگر اشجار و سبزه و لاله نظیر و شمال ندارند - و سراب محلات و دیگر سرچشمهای ایران در پیش این در مکان شریف نمایند - و سیرگاه اهل آن ملک است - و بر کوه کردن که بر قبله این شهر واقع شده - و سرچشمه گوماسا از آنجا جاری میشود بر قلعه آن صورت گاو و ماهی از برف در تمام سال نمودار است که سر بر سر هم نهاده اند - و در زمستان و تابستان همین نمایانست - و گویا که زیاده و نقصان بحال آنها راه نمی یابد - و اهل آن ملک را که وطن اصلی راقم است - اعتقاد بآن صورت برف اینست - که کشف و کرامات از ایشان ظاهر شده - و میشود - و شبهای جمعه بر سر آن چشمه که در دامن آن کوه است رفته - بعبادت مشغول و استمداد می نمایند - و در هنگام قلت آب بآنجا رفته طلب آب می نمایند - و اعتقاد ایشان آنست که بقدر کفاف آب زیاده میشود • در بابارودبیره مزار یکی از درویشان است احمد نام - که آن نیز مطاف و سیرگاه اهل آن ولایت

است - و اثناعشر این دو مکان از مقامهای عجایب و غرایب عالم است -  
 و سیاحان ربع مسکون نشان نداده اند - و راقم نیز با کمال سیاحت ندیده -  
 و از هر چشمه رودی جاری میشود که اسب از آن گذار نمیتواند نمود - و آب  
 این شهر دو چشمه در کمال لطافت و صفاست - و در دو فرسخی همدان  
 در دره کوشی که یکی از فرزندان برهان اولیا و خلامه اتقیا علی مرتضی  
 علیه التحیه و التنا محسن نام و ابودجانه انصاری آسوده است - هفت  
 هشت ده است که بهم متصل شده و یک شهر بنظر درمی آید - و مامشارود  
 نام دارد - و در آب و هوا و میوه و فواکه در ربع مسکون نظیر ندارد - و این  
 مکان شریف را با مغد سمرفند و شعب بوان واردویاد آذربایجان و غوطه شام  
 سفجیده اند - و اکثر مسافران ترجیح داده اند - چنانکه یکی از اکابر نقل  
 نموده - که در اسکندریه از شخصی پیر شنیدم - که در شام و روم و سوس  
 گردیده - و زمینی را دیده ام چهل فرسنگ بالا درخت - و در زیر درخت  
 زعفران - مثل مامشارود همدان و کوه الوند ندیدم - و یکی از شعرا این  
 بیت در صفت آنجا گوید \*

\* بیت \*

مامشارود که نسخه از هست • آفتاب اندرو درم در هست

و اکثری از شعرا مدح این شهر و این کوه گفته اند چنانکه همادی شهریار  
 گفته \*

\* منظوم \*

ای دل افروز ماسد همدان • کز تو روشن شد اختر همدان  
 تیغ مه را ز تیغ افسان است • چرخ را دامنت گریبان است  
 بی ستون ریشه عماء است • کوه البور پرز جامه است  
 مستوری را پی ستور شمر • تا به بینی زحل فرود نگر  
 از بلندی سوز که لف لبی • زانکه تا پشت پای شعر منی  
 اوزن کوی قبله جان را • فرقه العین خویش مشکان را

- مهد اقبال و قبلة قبله \* در کو افتاده بومش از قبله  
 جهل بازار او نیالوده \* ظلم دیوار او نیفدوده  
 و حکیم خاقانی نیز در تعفة العراقین در صفت آنجا گوید \* \* مثنوی  
 چون یافتی اتصال درگاه \* هجرت کنی از معسکر شاه  
 راه همدان بدیده پویی \* هذا البلد الامینش گوئی  
 خضراش مثال کعبه خوانی \* اروندش بو قیدس دانی  
 کوهی حجرش جواهر پاک \* میسرخ زمی و ستون افلاک  
 تیغش بفراز بوده خـرگاه \* زانسوی سماک سالها راه  
 بیخش به نشیب کرده آهنگ \* زانسوی سمک هزار فرسنگ  
 سیمرخ بدامفش فرودید \* سیمرخ دگر چو خود درو دید  
 اروند مکان گرفته هریک \* قافی بدهان گرفته هریک  
 کار همدان چه دست بالا ست \* کالوند قـرار گاه عفتا ست  
 آلا بوجود او قوی نیست \* پشت همدان که روی دیندست  
 شهری بینی بهشت مرزش \* دهقان فلک بکشت ورزش  
 آبش ز لطافت انگبین وار \* بادش ز نشاط زعفران بار  
 بس ساخته خضر در حریمش \* حلـوای مزعفر از نعیمش  
 گر بزگـرش درمنه کرد \* خاکش همه زعفران برآرد  
 خود کلّ عراق مهد جانها ست \* اما همدان عروس آنها ست  
 اکناف عراق باغ دیندست \* اما همدان بهار معنیست  
 چون در همدان مقرر گرتی \* حظ همدان که بو گرتی  
 هم طالع دین سعید بینی \* هم شام و سحر دو عید بینی

و دیگر دانایان در نظم و نثر ستایش این مکان بغایت نموده اند - و وسعت  
 و آبادانی این ملک را حد و نهایت نیست - و چون این مختصر  
 محل ایراد آنها نیست و از مطلب باز می ماند بر سر مدعا می رود



را پیشتر بشیراز فرستاد - و میان ایشان و اغور لو محمد مصافح واقع شد -  
 میرزا ابو یوسف با وجود نا بیفائی بمیانجی تبریز گریخت - و جمعی از عساکر  
 اغور لو محمد متعاقب او رفته میرزا یوسف را در سنه هشتصد و هشتاد  
 و چهار بتقل رسانید - و در گنبدی که در راه ملای شیراز و برسر  
 قبر مولانا نعیم کرمانی ساخته اند - دفن کردند - و شیراز را بعمر بیگ  
 موصول داد - و پیر علی بیگ فرار نموده بهمدان افتاد - در آن ایام شاه حسین  
 ابن ملک عزالدین حاکم لر کوچک - بتاخت همدان و شهرزور و الوس  
 بهار لو آمد - و حسن بیگ خاکی مولف منتخب التواریخ در منتخب  
 التواریخ آورده - که کور پیر علی بن علیشکر بیگ بهار لو با سپاه بهار لو سر  
 راه بر شاه حسین گرفته محاربه عظیم در میان ایشان روی داد - شاه  
 حسین بدست پیر علی بیگ کشته شده شکست فاحش بسپاه لر رسید -  
 و این واقعه در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه روی داد \* و چون استیلا  
 حسن بیگ و آق قوینلو در ایران بسرحد کمال رسیده بود - تاب مقاومت  
 ایشان نیاورده برادر ارشد خود بیگم بیگ و طایفه بهار لو و جمعی آق قوینلو  
 که برسر او جمع شده بودند - در ملازمت میرزا سلطان محمود بن میرزا  
 ابو سعید که پاشا بیگم دختر امیر کبیر علیشکر بیگ که همشیره پیر علی  
 بیگ بوده باشد - در عهد او بود - و از اولاد امجد صاحب قران زمان  
 بود - و میرزا بایسنقر از پاشا بیگم متولد شده - بساطنت سمرقند در  
 سنه تسع و سبعمائه رسیده - در آخر بسعی امرای ترخانی - سلطان علی  
 برادر او بساطنت نشست - و او مدتی متوالی بود - آخر مستقل  
 شده سلطان علی را میل کشید - درین اثنا فردوس مکانی بامر بادشاه  
 سمرقند را ازو گرفت - و او نوزد خسرو شاه ببدخشان رفت - و بامداد  
 خسرو شاه حصار را از میرزا سعید بگرفت - و با خسرو شاه باران

تسخیر بلخ روان شدند - کار فاساخته بر گردیدند - و بقندز در آمدند -  
 خسرو شاه از میرزا بایسنقر متوهم شده در اربع و تسعمائه او را میل کشید -  
 و در محرم نهم و پنج در منزل اوخ آن شهریار را بقتل رسانید -  
 ولادت میرزا بایسنقر در اثنین و ثمانین و ثمانماده بوده - و طبع نظم عالی  
 داشته و عادلی تخلص میذوده - و این مطلع ازوست \* بیت \*

سایه وار از ناتوانی جابجا می افتم \* گرفتارم روی دیواری ز پا می افتم  
 از همدان بجانب فارس شدافت - چون بحوالی فارس رسیدند - خبر رسید -  
 که میرزا ابابکر بن میرزا ابو سعید که برادر سلطان محمود بوده باشد - بعد  
 از آن که در مرو از سلطان حسین میرزا شکست خورده متوجه بدخشان شد -  
 از راه کابل و حدود سند و کیچ مکران به اراد تسخیر عراق بکرمان آمده -  
 پیر علی بیگ و بیرم بیگ با اهل و عیال و ایل و ایماق خود از میرزا سلطان  
 محمود جدا شده در کرمان بمیرزا ابابکر پیوستند - و مقدم ایشان را بغایت  
 معزز و مکرم داشتند - و این در نوبت نهال سلطنت چون همیشه مطمح  
 نظر ایشان تلافی و تدارک آبا و اجداد از اعادی بود - میرزا ابابکر را  
 بر تسخیر عراق تحریض مینمودند - اول میرزا ابابکر بجانب فارس میل  
 نمود - و در آن زمان در فارس گماشتگان سلطان یعقوب بن حسن بیگ بودند -  
 ایشان نیز از فارس برآمده قصد میرزا ابابکر نمودند - و در گرمسیر کرمان  
 حربی عظیم بوقوع انجامید - چندانکه امیرزادگان ترکمان در کار حرب مبالغه  
 نمودند - و پای ثبات افشردند - سودمند نیفتاد - میرزا ابابکر تاب نیآورده  
 از معرکه بیرون رفت - ایشان نیز در ملازمت میرزا متوجه خراسان شدند -  
 و بحوالی سیستان نزول نمودند و از آنجا بخراسان میرفتند - چون رفتن  
 ایشان بهرات بسمع سلطان حسین میرزا بایقرا که در آن ایام بادشاه خراسان  
 بود - رسید - قصد ایشان کرد - ایشان نیز صلاح درین دیدند - که از راه فراه



متوجه استرآباد شوند - چون قدم در بیابان ترشیز و سبزوار نهادند - سلطان حسین میرزا بایشرا بایناهار هرچه تمام تر ایشان را تعاقب نمود - و از هر منزل که ایشان کوچ می نمودند - سلطان حسین میرزا نزول میکرد - اکثر اسپان اردوی میرزا درین یورش تلف شد - تا آنکه در چهار فرسخی استرآباد نزول نموده اراده داشتند که در همان روز از آب جرجان عبور نمایند - که ریاست پادشاهی غافل نمودار گشت - و محاربه عظیم دست داد - چون بخت مساعدت و اقبال یاری نمیکرد - چندانکه کوشش نمودند کاری از پیش نرفت - و شکست بر جانب میرزا ابابکر و امیرزادگان پیرعلی بیگ و بیرم بیگ افتاده - پیرعلی بیگ و برادرش دستگیر شدند - و اکثری و امرا زادگان و آقایان چغتای و ترکمان کشته گشتند - و در آب غرق شدند - و میرزا ابابکر فرار نموده - پلاس درویشی را بر لباس پادشاهی ترجیح داده رخت شبانی را گرفته پوشید - و اسب و براق و لباس خود را باو داد - و بجانب خراسان شتافت - و در اثنای راه که پیاده میرفت - بجمعی از راه زنان رسیده راه خراسان پرسیده میرفت - چون به حدود قیروزغند رسید - از شخصی مردم صحرا نشین طعام خواست - بفرست دریافت که میرزا ابابکر است - بر اثر او میرفت - و بار گفت - که ای شاهزاده معلوم میشود که تو میرزا ابابکر باشی - بدان جهت آمده ام - تا ترا دلیل باشم - و اعانت نمایم - و ازین ورطه خلاص سازم - میرزا گفت - ای جوان مرد - اگر بقول خود وفا نمایی - من نیز با تو آن کنم که کسی نکرده باشد - چون اندک راهی باشاهزاده رفت - مردم احشام را ازین قضیه خبردار ساخت - و آن قوم اخفای آن راز نتوانستند نمود - و شاهزاده را دستگیر کرده در استرآباد نزد بادشاه آوردند - و بعد از کامل و تدبیر بسیار درین باب - او بقتل رسید - و بعد از قتل میرزا ابابکر - پیرعلی بیگ و بیرم بیگ برادر او را که محبوس ساخته بودند - حاضر ساختند -

و عذاب و خطاب بسیار کردند - که شاهزاده را برین عمل شایع - شما باعث  
 بودید - و این امور ناملایم از شما صادر شد - که باعث قتل این امیرزاده -  
 که از اقوام نزدیک منست - شدید - و به پیر علی بیگ بیشتر متوجه شده  
 آنها را بشوارت و فساد طعن زدند - و بعد ازین مکالمات بقتل هر دو برادر  
 حکم فرمود - و حسب الحکم او در استرآباد شربت شهادت چشیدند -  
 و این قضیه هایلہ در سنہ ۸۸۷ و ۸۸۸ و پنچ بوقوع انجامید \*

## ذکر بیوک بیگ و اسد بیگ پسران پیر علی بیگ

بیوک بیگ و اسد بیگ خلف صدق پیر علی بیگ که از دختر میرزا  
 اسکندر بن قرا یوسف متولد شده بودند - درین مصاف با پدر و عم  
 همراه بودند - با فرزندان و متعلقان و اتباع عم و پدر و طایفه بهارلو  
 و بقیة السیف قراقویونلو که از مصاف سلامت بر آمده بودند - بانفاق  
 امیرزادگان چغتایی و غیره بجانب بدخشان که ملک موروثی میرزا ابابکر  
 بود - و اقوام و اعوان و انصار او درانملک مستقر بودند - شناختند -  
 و ترک ملک موروثی خود و وطن اصلی بجهت دوستی و خویشی  
 سلاطین چغتایی نمودند - و آمدن ملک بیگانه را بر وطن قدیمی گزیدند -  
 و میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا  
 منیر انشاه بن امیر تیمور صاحب قران را که پاشایکم دختر علیشکر بیگ در  
 حبائے او بود - پنچ پسر و یازده دختر بود - اول سلطان مسعود میرزا که  
 مادرش خانزاده بیگم دختر میر بزرگ ترمذیست - و ثانی بایسخر میرزا  
 که بتخت ساطنت ماوراءالنهر و سمرقند و بدخشان برآمد - و از  
 پاشا بیگم دختر علیشکر بیگ ترکان که جد چهارم پدرم خانست بوجود  
 آمده - سیوم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغاست - از طایفه

اوزبک - چهارم سلطان احسین امیرزا که در زمان حیات پدر فوت شده - پنجم  
 سلطان اویس امیرزا که بخان امیرزا شهرت دارد - و از سلطان نگار خانم دختر  
 یونس خان متولد شده - و عارف محمد قندهاری میرسامان محمد  
 بیوم خان اخان خانان که مولف تاریخ اکبریست - سلطنت این چهار  
 شهریار را مفصلاً رقم نموده \* و ملک بدخشان از زمان اسکندر فیلاقوس  
 تا تاریخ سده هشتصد و هفتاد و یک در تصرف بادشاهان آنجا که از  
 نسل اسکندر فیلاقوس بودند - بیرون نرفته بود - و دیگری بران دیار دست  
 نیافته و مستقل نشده بود - و اگر دوسه روزی بتغلب دست یافته بوده  
 باشد - درامی بهم رسانیده است - در تاریخ مذکور سلطان ابوسعید از  
 قندهار متوجه آنملک شده تسخیر نمود - و تمامی آن بادشاهان که از  
 نسل اسکندر بودند - بقتل رسانیده خود مستقل شد - و از غایت خوبی  
 آب و هوا و فراغت و صفا و وفور میوه - دارالسلطنت خود ساخت - و در  
 زمان حیات خود سلطنت بدخشان را بمیرزا ابابکر داده بود - چون داخل  
 بدخشان شدند - میرزا سلطان محمود و امرای چغتایی و امیرزادگان سلسله  
 سلطان ابوسعید نسبت و صلت و خویشی و اخلاص دوستی که درمیانه  
 ایشان بود منظور داشتند - و رعایت خاطر عصمت پناه پاشا بیگم که صبیبه  
 علیشکر بیگ و عمه بیدک بیگ و زن سلطان محمود میرزا بن سلطان  
 ابوسعید بود - کرده - اعزاز و احترام امیرزاده بیدک بیگ و سیف علی بیگ  
 خلف صدق او که دران زمان در صغریس بود بجای آوردند - و وجود این  
 بزرگان را مغتنم شمردند - و در تعظیم و توقیرشان کوشیدند - و حل و عقد  
 و اختیار مهم آن ملک را در حوزه تصرف او گذاشتند - و برگشته علاء الملک  
 را سلطان محمود میرزا که پاشا بیگم دختر علیشکر بیگ در حباله او بود -  
 بجایگیر ایشان مقرر نمود - چون چندی دران ملک بسر بردند - امیر کبیر

محمد بیوم خان از سیف علی بیگ خائف او در قلعه ظفر بدخشان از بطن  
 مقدس ستر عظمی نکیبی خانم که از سلسله خواجه زادهای نقشبندی  
 بود - بوجود آمد - و جهانیان را ثمره رشد و رشاد و رفاهیت عباد و زهاد  
 و اهل استعداد - چنانکه در احوال خیر مآلش که بعد ازین رقم خواهد  
 شد - مسرور و خوشحال ساخت - و منجمان اخترشناس طالع مولود این  
 بزرگوار که محمد بیوم خان خان خانان بوده باشد - میمون و مبارک گفتند -  
 و گرفتند - و روز بروز آثار بزرگی و شجاعت ازو ظاهر میشد - و سیف علی  
 بیگ بارادار بدست در آوردن سلطنت موروث و دریافت اقوام و قبایل  
 از بدخشان بعراق و خراسان رفت - و اقوام را دریافته مدتی کرو و فر  
 نمود - و کاری ساخت و بقندهار معارفت نمود - و در دارالسلطنت غزنین  
 بجوار رحمت ایزدی پیوست - و در همانجا مدفونست - و عصمت مآب  
 عفت قجاب پاشایکم را ازین بزرگوار روزگار تلف شده و عمر گذشته  
 بدست در آمد - و در کنف حمایت و رعایت خود پروردن گرفت - و جد  
 بزرگوار عالی مقدارش بزرگ بیگ و خانوی او امیر بیگ که طغای گویند -  
 و دران زمان مشارالیه بود - نیز تربیت آن نوباره بوستان ایالت و سلطنت  
 و نجابت را بر خود لازم ساخته - بقدر مقدور در رعایتش میکوشیدند -  
 و همگنان را ظاهر شده بود که علم مفاخرت و سلطنت جد و آبی نامی  
 و لوای مباحث اجداد گرامی را دران ولایت خواهد برافراشت - و احیای  
 سلسله قرا یوسف که سالها در ایران لوای سلطنت برافراشته بودند -  
 بدستوری که ذکر رفت خواهد نمود - و آن والا جاه نیر این مقدمه را پیش  
 نهاد ضمیر انور نموده - بر ذمت همت خود واجب و لازم میدانست - و در  
 کسب کمال و استعداد و آداب بزرگی و آئین سپاهگری که موروثی او بود -  
 میکوشید - و نشاء قرا یوسفی و میوزا اسکندری و جهانشنهی را در خریدی

بکار می بود - تا آنکه اقوام سعادت انظمامش بشانفرده سالکی رسید -  
 و حسب التقدیر هیت بزرگی و سخاوت و رشد رشاد این خرد بمعنی بزرگ -  
 بر ضمیر انور بادشاه عالم پناه - ممانگ ستان - خلاصه دودمان امیر قیدمور گوزگان  
 بابر بادشاه پرتو افکن شد - و نسبت خویشی او با آن سلطانه ظاهر بود -  
 چون بملازمت آن بادشاه سر افراز شد - با وجود صغرسن در نشستن  
 بر جمیع امیر زادگان و امرای چغتمای مقدم نشانید - چنانچه امیر زادگان  
 و امرا ازین مقدمه آزرده شده با فیروز مکانی درین باب گفتگوی  
 نمودند - و آن ذی جاه جواب گفت - که اگرچه این نوباره بمستان  
 سلطنت بسال خرد است - اما در حسب و نسب بزرگ و از دودمان  
 سلاطین ترکمان است - بحسب قوت تقدیم او جایز است - و بزودی در  
 سلک مشوران و مصاحبان و صاحب نگاشان جای گرفت - و در سن  
 صبی متصدی امور ملک و مملکت و متکفل مهم سلطنت آن پادشاه  
 شد - و با طایفه ترکمان و ایماق بهارلور در خدمت آن ذی شان طریق  
 خدمتگاری اختیار نمودند - دران ایام پادشاه ظل الله محمد همایون  
 بادشاه از پدر خود التماس نمودند - که تربیت این و الا نژاد را ایشان  
 بکنند - التماس او را مبدول داشته - محمد بیوم خان را بحماییت تربیت  
 ایشان سپردند و فرمودند - که چنانچه پدران ما پدر بر پدر بادشاه  
 بوده اند - ایشان نیز سلاطین و سلاطین زاده اند - و اگر مرا مثل شما فرزند  
 برخوردار می بود - محمد بیوم خان را فرزندم میخواندم - و این  
 برورد درگاه الهی در مصاحبت و ملازمت ایشان در صدق و اخلاص  
 میکوشید - و روز بروز آثار کاردانی بظهور میرسانید - تا آنکه تخت سلطنت  
 گورگانی بمحمد همایون بادشاه رسید - چون جوان قلم سوانح پیمای از  
 احوال خیر مآل آبا و اجداد نامی این سیه سالار بعجز و انکسار قرار داد -

و سبب آمدن این بزرگواران را بولایت هندوستان از تواریخ مبسوطه مثل  
 حبیب السیر و خلاصه الاخبار و تذکره دولتشاه و نگارستان و اخلاق حکیمی  
 و منتخب التواریخ و طبقات اکبری و تاریخ اکبری و اکبرنامه و ظفرنامه  
 و دیگر تواریخ بدستوری که ذکر رفته تحقیق و پیروی نمود - الحال  
 شروع در آثار بزرگی و ملک ستانی و سخاوت جبلی این بزرگوار میروود -  
 آنچه بر راقم ظاهر شده شطری بیان می نماید - امید که از حسد حاسدان  
 ایمن بماناد - بحق محمد صلعم و آله الامجاد \*

**فصل اول در ذکر والد عظیم الشان این خلاصه**

**دودمان علیشکری و حالات و فتوحات آن**

**مغفرت پناه محمد بیرم بیگ بن سیف علی**

**بیگ بن بیرک بیگ بن پیر علی بیگ**

**ابن علیشکر بیگ بن بیرم قرا بیگ**

**ابن الف قرا بیگ بن قرا خان**

**ابن غزان بن قرا مصر بن قرا**

**محمد - و از جانب دیگر بمیرزا**

**اسنکدر قرا یوسف میرسد -**

**چنانکه ذکر رفته**

چون محمد بیرم بیگ در سن شانزده سالگی بدستوری که رقم شده

بملازمت و مصاحبت بادشاه ظلّ الله محمد همایون بادشاه بن بابر بادشاه

ابن میروزا عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میروزا میروانشاه بن صاحب قران زمان امیر قیمر گورگان - که بتاریخ سنه ۳۵۰ و سه بعد از فوت پدر بزرگوار خود بر کابل و غزنین و بدخشان و بعضی از محال معظم هندوستان و خراسان مثل قندهار و زمین داور - دست یافته - بر تخت سلطنت نشسته بود - و پادشاهی بود دین دار عدالت شعار - و مقدری بود کامگار نامدار - رسید - و آن بادشاه نامدار را عزیمت تسخیر ممالک هندوستان در خاطر مصمم بود - و آثار ملک گیری و ممالک ستانی از جبین مبدین این بزرگوار نمایان و قابان بود - اختیار مهم سلطنت و معاملات ممالک را به ید اقتدار او نهادند - و مرتبه اخلاص و رابطه اختصاص میانه این صاحب بنده پرور و آن اخلاص گستر بمرتبه رسیده بود که بادشاه را بخاطر رسید - که منصب مهرباری خود را بایشان متعلق سازد - در آن حال این خدیو در منزل خود بر روی چهار پای خوابیده بود - در عالم رویا و مشاهده چنان دید - که بادشاه ایشان را بمنصب مهرباری سرفراز نموده - از خواب برجسته از چهار پای پائین آمده تسلیم مهرباری غایبانه به بادشاه نمودند - ملازمان و خدمتگاران ازین حرکت در تعجب افتادند - شرح واقعه پرمیدند - چنانچه بود باز گفت - چون بخدمت اقدس رسید - بمنصب مهرباری سرفراز ساختند - و بعد از سرفراز ساختن حقیقت حال معروف داشت - و در باب تسخیر هندوستان رای اصابت قرین او را قوی و مطلق العنان ساختند - آن مالیجاه نیز در خردی کار بزرگان پیش گرفته اتمام و اختتام این ژرف معامله را بر ذمت همت خود واجب و لازم دانست - و نام نامی صاحب و تربیت کننده خود را مشهور آفاق بملک گیری و مملکت ستانی ساختن و اساس آن دولت و بنیان سلطنت را بر فرق و رقدان نهادن پیشه گرفت \* چون درین مقام بر راقم لازمست که دست

از اجمال باز دارد - و سطرری چند از احوال سلاطین سابق هندوستان و گردن کشان و فرمان فرمایان این وسعت آباد بیان نماید - و سبب انتقال این ملک را از آن نامداران بسلسله ابد پیوند صاحب قرانی بوسیله این سپهسالار و خان خانان مرحوم در قلم آورد - و از تحریر حالات آن ممالک ستانان - حالات و فتوحات خان خانان مرحوم را در ضمن فتوحات و ایام سلطنت سلاطین تیموریه ظاهر گرداند - و هر جا فردوس مکانی مذکور میشود - اشاره بنواب فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه است - و مراد از جهانبانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه - و خلیفه الهی و شاهنشاهی غرض از جلال الدین محمد اکبر بادشاه است - اکنون شروع در حالات سلاطین بطریق اجمال میروود \*

ماجمل احوال سلاطین سابقه هندوستان سوای

بادشاهان گجرات و خانان دکن و حکام سند

که احوال ایشان در فصل دوم در ضمن

فتوحات سپهسالار نامدار

مذکور خواهد شد

ارباب سیر و تواریخ بتخصیص مولف طبقات اکبری آورده که در هر قرن از قرون ماضی و ازمنه سابق جمعی از فرمان فرمایان و گردن کشان در ممالک هندوستان که ولایتیست وسیع و مرکب از چند اقلیم - و مساحت بسیط غیرا چهار دانگه روی زمین گفته اند - در هر ناحیه آن فردی از افراد حکام استیلا یافته خود را بساطنت آن دیار مشهور ساخته - و بخطابی و لقبی خاص ملقب و مخاطب گردانیده -



و اکثر اوقات درین ممالک هرج و مرج بوده - ر خلائق و عباده  
و زهاد از ظلال سلطنت عظمی بی نصیب بودند - و ارباب سیر  
و اخبار مجلّات در احوال ایشان مثل تاریخ دهلی و تاریخ گجرات  
و تاریخ مالوه و تاریخ بنگاله و تاریخ سند جدا جدا مرقوم صحایف بیان  
نموده اند - تا در زمان خلیفه الهی علامه زمان و فرید عصر و دوران  
شیخ ابو الفضل بن شیخ الشیوخ شیخ مبارک ناگوری تاریخ اکبری را  
جامع حالات هندوستان و فتوحات خلیفه الهی و حضرت جهانبانی جنت  
آشیدانی و فردوس مکانی نمود - و دست از باستانی افسانه‌های سلاطین  
سابق هندوستان باز داشت - و رجوع بدیگر کتب مطوّله مفصّلاً نمود -  
و نظام الدین احمد بخشعی مولف طبقات اکبری طبقات را جامع احوال  
مجموع سلاطین سابق و حال این ممالک نموده - و الحق زحمت بسیار  
کشیده - و بقدر مقدر در تحقیق حال هر یک کوشیده - و خانمه هر طبقه را  
بفتح موکب اعلی خلیفه الهی و جهانبانی جنت آشیدانی و فردوس مکانی  
که عنوان رفعت نامه مفاخرت است اتصال داده - و چنانچه باید و شاید  
بیان نموده - و راقم این خلاصه هر چند از نوشتن حالات دیگران مجتنب  
بود - و این شگرف نامه را مخصوص احوال نواب خان خانان مرحوم و سپه  
سالار نامدار کامگار و فرزندان بختیار نصرت شعار ساخته بود - رفته رفته قلم  
سرعنت اندیشه - عنان اختیار از دست اقتدار در ربهوده قدم در وادی حالات  
هندوستان و وقایع زمان پادشاهان سابق و بیان حالات ایشان نمود - من  
حیرت زده لحظه از جرأت و جسارت این خام طبع سوخته نهان در تعجب  
افتادم - چون دانستم که از جاده راستی انحراف نموده و راه گمنامی  
نمی پیماید - چه اگر این نسخه از ذکر فردوس مکانی و جنت آشیدانی  
و خلیفه الهی نصیبی نداشته باشد - و باحوال خیر مال ایشان زیادت

و زیب نه پفیورد - مغشوش و ابتر خواهد بود - و هرگاه فتوحات این نامداران که از دولت قربیت و احسان و انعام این سلسله علیّه بوده باشد آثار بزرگی ایشان ثبت نشود - این نسخه از خطا و خلل بر نمی آید - بفابریں داعیه تحریر احوال این جهانداران که تربیت کرده و پرورده این خلاصه دودمان عایشکری اند - لازم آمد - و به سبب انتقال و بیان نزول وسعت آباد هندوستان بمنسوبان این آستان عالیشان بوسیله این سده سالار و خان خانان مرحوم مغفور التزام حالات سلاطین سابقه و حال هندوستان نمود - و پادشاهان گجرات و سلاطین و خانان دکن و حکام سند را در محل خود خواهد در آورد - بدستوری که مذکور خواهد شد - و ما بقی را در ضمن احوال خان خانان مرحوم درین محل ذکر نموده بر سر سخن خواهد رفت - و متصدی بیان حالات خان خانان مرحوم خواهد گردید - و چون ظهور اسلام در کفر آباد هندوستان ابتدا از سلاطین غزنوی شده شروع در حالات ایشان میروود \*

## ذکر غزنویان

ارباب سیر و تاریخ و اخبار ابتدای دولت ایشان را از سبکتگین که از سنه سبع و ستین و ثلث مائه بوده باشد - تا شهر سنه اثنین و ثمانین و خمسمائه دویست پانزده سال پانزده نفر را اعتبار نموده بقید تحریر و تقریر آورده اند - و بر آنچه بر ایشان از کتب سیر و اخبار ظاهر شده مرقوم قلم مشکین رقم نموده اند - دست در دامن اجمال زده شروع می نماید - و تفصیل را رجوع بطبقات اکبری می نماید \*

## ذکر امیر ناصرالدین سبکتگین

امیر ناصرالدین سبکتگین غلام ترک نژادست مملوک الپتگین - و او غلام امیر منصور بن نوح سامانی است - و در خدمت امیر منصور بمرتبه امیر الامرائی رسیده بود - و در خدمت ابو اسحاق بن الپتگین در وقتی که ابو اسحاق در خدمت امیر منصور حاکم غزنین بود - مدار المهم کارخانه حکومت گشت - چون ابو اسحاق رخت اقامت بعالم دیگر کشید - در سنه سبع و ستین و ثلثمائه رعیت و سپاهی چون وارثی از ابو اسحاق نموده بود - بحکومت او قایل گشتند - و در سنه مذکور بمدد طغان نامی که سابق حاکم بست بود - و ولایت بست از تصرف (۱) بایتوز حاکم آنجا برآورد - و بغزای کفار به هندوستان رفت - و با جیپال بادشاه هند مصاف کرد - و چشمه دران حدود بود - که چون قازورات دران انداختندی برف و باران شدی - امیر محمود فرمود تا قازورات دران چشمه انداختند - برف و باران شد - بسیاری از مردم جیپال تلف شدند - آخر جیپال از در صلح در آمد - و مال قبول کرد - و جمعی را بجهت تحصیل مال با خود برد - آخر عصیان ورزیده محصلان را محبوس کرد - امیر ناصرالدین باندقام این حرکت متوجه او شد - جیپال با رایان و راجهای هندوستان با یک لکه سوار در نواحی ملتان در برابر آمده - تلاقی فریقین دست داد - و امیر ناصرالدین بفتح و فیروزی اختصاص یافت - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و بعد ازین بکومک امیر نوح سامانی بخراسان و ماروا الذهر رفته مصدر فتوحات شد - و در شعبان سنه ثمانین و ثلثمائه در گذشت - ایام حکومت او بیست سال \*

( ۱ ) صاحب تاریخ فوشته نام حاکم بست را باتور می نویسد ۱۲ مصحح \*

## ذکر سلطان محمود بن سبکتگین

بعد از فوت سبکتگین امیر اسمعیل که پسر بزرگ او بود قائم مقام شد - خواست که امیر محمود را از میراث محروم سازد - امیر محمود غالب آمده جانشین پدر شد - و بلخ و خراسان در تصرف آورد - و از خلیفه القادر بالله عباسی - امین الدوله و یمین الملک لقب یافت \* در سنه تسعین و ثلثمائه از بلخ بهرات و سیستان رفته حنیف ابن احمد حاکم آنجا را مطیع ساخته بغزنین آمد - و حصارى چند از هندوستان بگرفت - و با ایلک خان خویشی نمود - که ماوراءالنهر از خان و ماورای آن از سلطان باشد \* و در شوال سنه احدی و تسعین و ثلثمائه از غزنین بهند آمده با راجه جیپال در آویخت - و فتح کرد - و راجه با پانزده نفر پسر و بوادرا امیر گشت - و در گردن راجه حمایلی بود که آنرا بزبان هندی مالا گویند - یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت نمودند - و برادران او نیز باین دستور حمایلات داشتند - و فتح در روز شنبه هشتم محرم سنه اثنین و تسعین و ثلثمائه بود \* و در محرم ثلث و تسعین و ثلثمائه باز سیستان رفته حنیف را مفقود ساخت - و روی بهندوستان آورده قصد بهافظه کرده از ملتان گذشته - در ظاهر بهافظه فیروز آمد - بعجیرای راجه آنجا لشکر بمقابله فرستاد - و خود بکنار آب سفد رفت - چون لشکر او را محاصره نمودند - کاردی تیز خود زده خود را بکشت - و سرش را بفرد سلطان آوردند - از جمله غنائم آنجا درویش و هشتاد فیل بدست آمد - چون حاکم ملتان از ملاحظه بود بجهت غفلت او از راه مخالف روان شد - و اندپال بن جیپال که بر سر راه بود - در مقام ممانعت در آمد شکست خورده بکوهندستان کشمیر گریخت - و حاکم ملتان هر سال بیست

هزار درم قبول نمود - و اجرای احکام شرع و توبه و بازگشت نمود - و این واقعه در سنه ست و تسعین و ثلثمائه بود \* و چون در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه بکارزار ترکان اشتغال داشت - چنانکه در کتب مطبوعه مذکور ست - در ربیع الآخر سنه ثمان و تسعین و ثلثمائه خبر رسید - که سوکپال راجه هند که در دست ابوعلی سمچور اسیر افتاده اسلام آورده بود - راه ارتداد پیش گرفته - او را بدست در آورد - و در حبس چندان نگاه داشت - که بمرد \* و در سنه تسع و تسعین و ثلثمائه باز در هندوستان با انقدپال کارزار نمود - و او گریخته بقلعه بهیم نگر رفت - و سلطان بتعاقب رفته - امان خواست - و سلطان بقلعه در آمده آنچه از زمان بهیم مانده بود برداشت - و چند تخت طلا و نقره بردرگاه قلعه نهاد - و آن همه اموال در میدان ریخت - تا رعیت و سپاهی در تفریح حیران ماندند \* و در سنه اهدی و اربعمائه قصد ملتان نموده ما بقی ولایت بتصرف گرفت - و قتل عام ملاحظه آنجا کرد - درین سال داؤد بن نصر را بقلعه غورک غزنین برد - و دران حبس بمرد \* و در سنه اثنین و اربعمائه لشکر بهتانیسر کشید - و نبیره<sup>(۱)</sup> جیپال پنجاه فیل پیشکش داد - که سلطان مراجعت نمایند - قبول نیفتاده - تهانیسر را غارت نموده و بت<sup>(۲)</sup> جکرسوم نام را بغزنین بردند - و دیگر بنها را شکستند - و فرمود - که بر در درگاه نهادند - تاپی سپر خلیق شود \* و در ثلث و اربعمائه فتح عورجستان نمود - و شار<sup>(۳)</sup> حاکم آنجا را بگرفت - و در

( ۱ ) از تاریخ فرشته معلوم می شود که این پیشکش پنجاه زنجیر فیل از نبیره جیپال نبوده - بلکه از راجه اند پال پسر جیپال مقرر شد تا آنکه سلطان نسخ عزیمت تهانیسر نماید و سلطان محمود را قبول نیفتاد ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) صاحب تاریخ فرشته نام بت - جک سوم نوشته است ۱۲ مصحح \*

( ۳ ) در تاریخ فرشته نام او را شاه سار ابو نصر نوشته است ۱۲ مصحح \*

آخر این سال ابو الفوارس بن بهاء الدوله از غلبه برادران بسطغان پناه آورد - سلطان نامها نوشته ایشان را صلح داد \* و در اربع و اربعمائه بر سر قلعه نذنه که در کوه بالغات است رفت - بجیره جیپال برآه کشمیر رفت - سلطان بدره کشمیر رفته بسیاری از کفار مسلمان شدند - و غنایم بسیار بدست آمد - و سلطان بغزنین آمد \* در سغه سبع و اربعمائه رو بکشمیر (۱) آورد - و حصار لوه کوت را محاصره نمود - و از شدت برف مراجعت نمود - درین سال ابو العباس بن مامون خوارزم شاه از خوارزم نامه بسطغان محمود نوشته - خواهر سلطان را خواستگاری نمود - اجابت نموده خواهر را بخوارزم فرستاد - هم درین وقت جمعی از اوباش خوارزم شاه را کشتند - سلطان بدفع ایشان رو به بلخ نهاد - و از آنجا قصد خوارزم نمود - و محمد ابراهیم طائی را مقدمه لشکر نمود - و خمارتاش که سپه سالار خوارزمیان بود از کمین برآمده جمعی کثیر را بتقل آورد - غلامان سلطان رفته خمارتاش را دستگیر کرده فرد سلطان آوردند - در حوالی قلعه هزار ست (۲) لشکر خوارزم در مقابل آمده شکست خوردند - و الذیکین (۳) که سپه سالار ایشان بود اسیر گشت - و قاتلان ابو العباس را بتقصاع رسانید - و امیر حاجب التون تاش را خطاب خوارزم شاهي داده خوارزم و اورکنج (۴) بار ارزانی داشت - و بهرات و به بلخ آمد -

( ۱ ) در تاریخ فرشته عزیمت کشمیر و واقعه حصار لوه کوت را در سنده ست و اربعمائه نوشته است ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته نام قلعه هزار اسپ بیان کرده ۱۴ مصحح \*

( ۳ ) در تاریخ فرشته همین نام را لیدیکین بخاری می نویسد و در تاریخ هندستان مصنفه سرالیت که در زبان انگلیسی است در صفحه ۱۱۷ جلد چهارم چند اسم متعدد نوشته است - وَالْعَمْدَةُ عَلَى الْحَوَاةِ ۱۲ مصحح \*

( ۴ ) در تاریخ فرشته اورکند می نویسد \*

و هرات به پسر خود میر مسعود - ولایت کورخان (۱) را بمیر محمد داد \*

و در سده تسع و اربعمائه ولایت قنوج را تا کنار آب تسخیر نمود - و از هفت آب هولفاک گذشته بقلعه بدنسه رفت - و پیشکش گرفته حاکم آنجا را بجان امان داد - و از آن جا بقلعه مهران (۲) که بر کنار آب جونست رفت - و رای آن قلعه فرار نموده خود را بکشت - و از آنجا بشهر متوره (۳) رسید - و این متوره شهریست بزرگ مشتمل ببتخانهای عظیم و مولد کشن (۴) بن باسندیوست که هندیان او را محلّ حلول واجب تعالی دانند - القصد این شهر بی جنگ بدست آمد - و بتخانها شکستند - و یک بت زرین شکستند - که وزن او نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر پخته بود - و یکپاره یاقوت کحلی یافتند - که وزن او چهار صد و پنجاه مثقال بود - و فیلی مست از فیلان رای در وقت مراجعت از قنوج گرفته - خود نزد سرپرده سلطان آمد - و گرفتار گشت - و آنرا شکن گرفت - و خداداد نام نهاد - و غنایم قنوج را شمردند - بیست و اند بار هزار هزار آمد - و پنجاه و سه هزار برده و سیصد و پنجاه و اند فیل بود \* و در سده عشر و اربعمائه متوجه هندوستان شد - نیرا جیپال که چند مرتبه از

( ۱ ) در تاریخ فرشته گورگان نام نموده ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته نام قلعه مهران ذکر می آید ۱۲ مصحح \*

( ۳ ) در تاریخ فرشته نام شهر متوره بیان نموده ۱۲ مصحح \*

( ۴ ) در تاریخ فرشته کوشن باسدیو ذکر کرده است ۱۲ مصحح \*

( ۵ ) اند از وزن چند بمعنی چندان و چندین باشد و شمار مجهول هم هست

و آنرا عربی نینف و بضع خوانند - در همین مسئله غنایم قنوج صاحب تاریخ فرشته

می گوید که بیست هزار دینار و هزاران هزار درم شمار در آمد ۱۲ مصحح \*

سلطان شکست خورده بود - به امداد نندا در برابر سلطان آمد - هشت نفر از غلامان سلطان از آب عمیق که در میانه حایل بود گذشته تمام لشکر نندیره جیپال را درهم آورده شکستند - نندیره جیپال با معدودی چند فرار نمود - و غلامان قصد شهر کرده بتخانها شکستند - و شهر را تاراج نمودند - و سلطان از آنجا بولایت نندا - روی آورد - نندا از توهم فرار نمود - و اسباب و آلات بجا گذاشت - روز دیگر که سلطان خاطر از مآل او جمع نمود - آن اسباب بغارت برد - و پانصد و هشتاد فیل نندا که در پیشه بود نزد سلطان آوردند و هم درین ایام فتح قیرات<sup>(۱)</sup> و تورک که دوره است پیشه و جنگل - سرد سیر و میوه بسیار دارد - و مردم آنجا شیر پرستند - نموده اهل آنجا مسلمان شدند \* و از آنجا در سنه اثنا عشر و اربعمائه باز بکشمیر رفت - ولوه کورت محاصره کرد - و از شدت سرما بر گردید - و بلاهور آمده آنجا را غارت کرد \* و در سنه ثلث عشر و اربعمائه بار دیگر قصد ولایت نندا کرد - چون بقلعه گوالیار رسید - حاکم قلعه امان طلبیده پیشکش داد - و از آنجا به کالنجر که در بلاد هندوستان بمذات مشهور است - رفت - نندا حاکم آنجا زینهار خواسته خراج داد - چون فیلان خراجی از قلعه بر آمدند - سلطان فرمود - تا ترکان فیلان را گرفته سوار شدند - نندا شعری بزبان هندی در مدح سلطان و جلالت ترکان گفته بسطان فرستاد - حکومت پانزده قلعه با دیگر تحف بصله آن شعرباو فرستاد - و نندا جواهر بسیار ارسال داشته - سلطان بغزنین آمد \* در سنه اربع عشر و اربعمائه سان لشکر دیده سوامی لشکری که در اطراف و جوانب ممالک بود پنجاه و چهار هزار سوار و هزار و سیصد پنجاه فیل در قلم آمد \* در سنه خمس عشر و اربعمائه به بلخ رفت -

( ۱ ) صاحب تاریخ فرشته می گوید که قیرات و ناردین را که از ممالک سرحد

هندوستان است فتح نمود ۱۲ مصحح \*



مردم ماوراءالنهر از علی تگین قظلم نمودند - سلطان بدفع او شتافت -  
 چون از جیحون عبور نمود - امرای ماوراءالنهر و یوسف قدر خان بادشاه  
 ترکستان از راه دوستی باستقبال آمده ملاقات نمودند - و ایشان را از نفایس  
 هندوستان و جواهر و فیلان انعامها و سوغاتها داد - و بصلاح از یکدیگر جدا  
 شدند - علی تگین خبوندار شده فرار نمود - تعاقب کرده او را گرفته نزد  
 سلطان آوردند - و یکی از قلاع هندوستان فرستادند - و بغزنین آمد - و لشکر  
 بفتح سومنات کشید - و این سومنات شهریست بر ساحل دریای محیط -  
 و معبد براهمه است و بتان زرین دران بتخانه بسیار بود - و بت بزرگتر را  
 منات نامند - و در تواریخ این چنین بنظر رسیده که در زمان حضرت خدמי  
 پناه صلعم این بت را از خانه کعبه باینجا آوردند - اما در کتب سلف  
 براهمه معلوم میشود که نه چنین است - و این بت در زمان کشن که چهار  
 هزار سال است معبود براهمه است - و بقول براهمه کشن درانجا غیبت  
 نموده - القصه سلطان از راه نهرواله که پتن بوده باشد - بسومنات رفت -  
 و بعد از تردد بسیار قلعه مفتوح گشته خلق کثیر قتل و دستگیر شدند -  
 و بتخانها را شکسته از بیخ برکفندند - و سنگ سومنات را پارچه پارچه کرده  
 پارچه بغزنین برده بر در مسجد جامع گذاشتند - سالها آن سنگ آنجا  
 بود \* و در سنه سبع عشر و اربعمائه بغزنین آمد - درین سال قادر بالله لوی  
 خراسان و هندوستان و نیمروز و خوارزم فرستاد - و سلطان و فرزندان را  
 و برادران را لقبها نهاد - سلطان را کعب الدوله و الاسلام - و امیر مسعود را  
 شهاب الدوله و جمال الملّه - و امیر محمد را جلال الدوله و جمال الملّه -  
 و امیر یوسف را عضد الدوله و مرید الملّه - نوشت که هرکرا ولی عهد نمائی -  
 ما قبول داریم - این نامه در بلخ بسطان رسید - درین سال بجهت تذبذبه  
 جتانی که در وقت مراجعت سومنات بلشکر سلطان بی ادبها نموده